Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

An Analysis of the Interdependence Between the "Principal Action for Specific Performance" and the "Counterclaim for Contract Rescission" in Light of the Doctrine of the Indivisibility of Actions:

An Analysis of Supreme Court Judgment No. 9509970909100404 (Branch 3), Dated November 3, 2016

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

Badie Fathi: Associate Professor, Department of Private and Economic Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University. **email:** badie. fathi@atu.ac.ir

In civil procedure, managing related and ancillary claims—specifically delineating the boundaries between "simple connection," "sufficient connection," and "complete connection and indivisibility"—remains a subject of complex debate. The central issue of this study is to examine the legal relationship between the "Action for Specific Performance" (to register an official deed) and the "Counterclaim for Contract Rescission"; a relationship characterized by "substantive and procedural indivisibility. " Adopting a descriptive-analytical methodology and focusing on Supreme Court Ruling No. 9509970909100404 (Branch 3), this paper critiques current judicial approaches and explores the procedural implications of this nexus. The findings demonstrate that the relationship between these two claims transcends "simple" or "sufficient" connection. Due to the logical and practical impossibility of reconciling performance (transfer of title) with termination (rescission), this relationship constitutes "complete connection" and "procedural unity. " Consequently, simultaneous adjudication and the issuance of a unified decision are not merely discretionary for the court; they are imperative duties mandated by the principles of procedural fairness. Furthermore, due to "logico-procedural priority," the claim for rescission must be adjudicated prior to the action for specific performance, as the latter is contingent upon the continued validity of the contract. The effects of this indivisibility also extend to retrial proceedings; any shift in the legal standing of the rescission claim at this stage inevitably impacts the main claim, thereby preventing conflicting or unenforceable judgments.

Keywords: Simple connection, Sufficient connection, Indivisibility of actions, Procedural unity, Supreme Court Branch 3.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

تحلیل پیوند متقابل «دعوای اصلی: الزام به تنظیم سند رسمی» و «دعوای متقابل: اعلام فسخ معامله» در پرتو دکترین تجزیه ناپذیری دعواها

(تحلیلی بر دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۰۴ تاریخ ۱۳۹۵/۸/۳ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
بدیع فتحی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۷

چکیده

در نظام دادرسی مدنی، مدیریت دعواهای مرتبط و طاری تبیین مرز میان «ارتباط ساده» و «ارتباط کافی» و «ارتباط کامل و تجزیه‌ناپذیری» دعواها، از بحث‌های قابل تامل و چالش‌برانگیز است. مسئلهٔ اصلی این پژوهش، واکاوی رابطهٔ حقوقی میان دعوای «الزام به تنظیم سند رسمی انتقال ملک» و دعوای متقابل «تایید فسخ قرارداد» است؛ رابطه‌ای که واجد مختصات «تجزیه‌ناپذیری ماهوی و آیینی» است. این مقاله با تکیه بر تحلیل دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۰۴ صادره از شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور، و با روش توصیفی-تحلیلی، ضمن تحلیل رویکرد دادرسان، به بررسی پیامدهای آیینی این پیوند می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رابطهٔ این دو دعوا از مرز ارتباط ساده و کافی فراتر رفته و به دلیل امتناع عقلی و عملی جمع میان اجرای تعهدات ناشی از عقد (انتقال سند) و انحلال آن (فسخ)، واجد وصف «ارتباط کامل» و «یگانگی آیینی» است. از این رو، رسیدگی توأمان و صدور تصمیم واحد، نه امری تخییری برای دادرس، بلکه تکلیفی آمره برآمده از قواعد دادرسی است. همچنین به اقتضای تقدم منطقی-آیینی، رسیدگی به ادعای فسخ بر دعوای الزام تقدم رتبی دارد، زیرا استحقاق مطالبهٔ سند، فرع بر احراز بقای رابطهٔ قراردادی است. اثر وضعی این تجزیه‌ناپذیری در مرحلهٔ اعادهٔ دادرسی نیز هویداست؛ به‌گونه‌ای‌که هرگونه تغییر در موقعیت حکمی دعوای فسخ در این مرحله، سرایتی قهری بر سرنوشت دعوای اصلی خواهد داشت و مانع صدور آرای متناقض و ممتنع‌الاجرا می‌گردد.

واژگان کلیدی: ارتباط ساده، ارتباط کافی، تجزیه‌ناپذیری دعواها، یگانگی آیینی، شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور.

* دانشیار گروه حقوق خصوصی و اقتصادی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.
badie. fathi@atu.ac.ir

مقدمه

یکی از چالش‌های بنیادین دادرسی مدنی، نحوهٔ مدیریت و سامان‌دهی دعواهای متعددی است که بر بستری واحد از مناسبات حقوقی دو سوی دعوا جریان می‌یابند. پیوند میان این دعواها واجد درجای و آثاری ناهمگون است؛ از «ارتباط ساده» و «ارتباط کافی» که صِرف مصالح حسن جریان دادرسی رسیدگی توأمان آن‌ها را ایجاب می‌نماید، تا مرتبهٔ والاتر «ارتباط کامل» و «تجزیه‌ناپذیری دعواها» که در آن، دعواها به چنان یگانگی آیینی دست می‌یابند که انفکاک و دادرسی مجزای آن‌ها به انشقاق ماهیت و صدور آرای متناقض و ممتنع‌الاجرا منتهی خواهد شد. قانون‌گذار ایرانی هرچند در موادی نظیر ۱۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی به پیوند دعاوی و شرط اتخاذ منشأ واحد یا ارتباط کامل اشاره کرده، اما از تحدید صریح مفهوم تجزیه‌ناپذیری و تعیین ضابطهٔ عینی آن امساک ورزیده است؛ سکوتی که بار تبیین ضوابط و آثار آن را یکسره بر دوش دکترین و رویهٔ قضایی نهاده است. تقابل میان دعوای اصلیِ «الزام به تنظیم سند رسمی انتقال» و دعوای متقابل «تایید فسخ قرارداد»، بارزترین نمونهٔ این یگانگی آیینی است. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۰۴ تاریخ ۰۳/۰۸/۱۳۹۵ صادره از شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور، بستری درخور برای ژرف‌پژوهی در این قلمرو فراهم می‌آورد. در پروندهٔ موضوع رأی، خریدار الزام فروشنده به انتقال رسمی سه دانگ مشاع از مبیع را مطالبه کرده و در مقابل، فروشنده به دعوای متقابل فسخ متوسل شده و متعاقباً با تمسک به بند ۷ مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای اعادهٔ دادرسی کرده است. پرسش بنیادین پژوهش حاضر این است که رابطهٔ منطقی و آیینی این دو دعوا در چه سطحی از پیوند قرار دارد و تجزیه‌ناپذیری دعواها در دو مرحلهٔ دادرسی نخستین و اعادهٔ دادرسی، چه آثاری بر تقدم ترتیبی رسیدگی و سرنوشت حکمی هر یک بر جای می‌گذارد؟

فرضیهٔ مقاله بر این بنیاد استوار است که تلاقی دعوای الزام و فسخ، از مقولهٔ صرف «ارتباط کافی» فراتر رفته و مصداق کامل «تجزیه‌ناپذیری» است؛ از این رو، اثبات یا نفی حق فسخ، تقدم منطقی و ایجابی بر بررسی استحقاق خریدار در الزام دارد و تصمیم‌گیری دربارهٔ دعوای اصلی بدون احراز بقای عقد، تجزیهٔ ناروای یک رابطهٔ اعتباری یگانه است. نوشتار حاضر با روش توصیفی‌تحلیلی، ضمن تحلیل دادنامه، می‌کوشد جایگاه تجزیه‌ناپذیری را در حقوق دادرسی مدنی ایران و بازتاب آن را بر انسجام آرا و اعادهٔ دادرسی بازشناسد.

۱. گزارش جریان پرونده:

به حکایت دادنامه ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۳۰۴ تاریخ ۰۳/۰۸/۱۳۹۵ درخصوص شماره پرونده:

۸۹۰۹۹۸۵۱۱۷۰۰۳۲۹ به شماره بایگانی ۹۵۰۳۶۹ شعبه سوم دیوان عالی کشور فرجام‌خواه: ن- ش با وکالت ا- ف دعوای فرجامی بر فرجام‌خوانده: م- ل در خصوص دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۷۵۷۷۲۰۱۹۴۹ ـ ۲۶/۱۲/۹۴ صادره از شعبه ۲۲ دادگاه عمومی مشهد مطرح کرده است. به حکایت پرونده کلاسهٔ ۸۹۰۹۸۲ و ۸۹۰۳۲۹ شعبه ۲۲ دادگاه عمومی مشهد م- ل بر ن- ش به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی انتقال سه دانگ مشاع پلاک ثبتی ۹۶۰ فرعی از ۱۴۵ فرعی باقیمانده ۲۱ اصلی بخش ۹ مشهد مطرح کرده است و سپس نیز ن-ش دعوای متقابل بر خواهان اصلی به خواستهٔ فسخ معامله مطرح کرده است. شعبهٔ مزبور پس از یک سلسله رسیدگی‌های قضایی، در نهایت به موجب دادنامهٔ شمارهٔ ۷۵۱۱۴۷۰۰۵۹۷ ـ ۱۳/۷/۹۰، طبق استدلالی که کرده است، حکم به الزام ن-ش به تنظیم سند رسمی انتقال در دعوی اصلی و رد دعوی متقابل صادر کرده است. رأی صادره قطعی و وارد مرحلهٔ اجرا شده است.

پس از آن، در تاریخ ۲۰/۴/۱۳۹۴، ا- ف به وکالت از ن- ش، به طرفیت م- ل نسبت به دادنامهٔ مذکور تقاضای اعادهٔ دادرسی(بازدادرسی) کرده است. وی در توجیه خواستهٔ خود، مستند تقاضا را بند ۷ مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مبنی بر دلیل جدید مکتوم تعیین و توضیح داده است که حسب اطلاع موکل، اخیراً معلوم شده خوانده مبادرت به مطالبهٔ وجه چک شمارهٔ ۱۸۰۶۴۷۹ از بانک ملی نموده که بابت پشتوانهٔ معاملهٔ مورد نزاع بوده و منجر به صدور گواهی عدم پرداخت به تقاضای او شده است. به ادعای وی، این موضوع مصداق بارز حکم مقرر در مادهٔ ۴۴۹ قانون مدنی است که فسخ به هر لفظ یا عملی انجام می‌شود. اعاده خواه (بازدادرسی خواه) استعلام از بانک نیز مورد تقاضا قرار داده است. دادگاه ظاهراً در وقت فوق‌العاده تشکیل جلسه داده، ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۷۵۷۷۲۰۰۶۱۰ ـ ۳۱/۴/۱۳۹۴، پس از اشاره به سابقهٔ طرح دعواهای دو طرف چنین استدلال و رأی صادر کرده است:

«ضمن قبول اعاده دادرسی با فرض قبول مکتوم بودن مطالبه وجه چک مذکور و اخذ گواهی‌نامه عدم پرداخت، با عنایت به مطالب معنونه در خصوص ماهیت امر، به فرض اینکه چک مذکور به مطالبه خوانده و صدور گواهی عدم پرداخت به منزلهٔ وصول چک نمی‌باشد تا اقدام به فسخ معامله تلقی گردد و می‌تواند به معنی مطالبه ضرر و زیان باشد که پس از آن درخواست الزام به تنظیم سند رسمی را نموده است ... علیهذا دادگاه به استناد ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۲۵۷ قانون مدنی ... دادخواست اعادهٔ دادرسی را رد می‌نماید»

پس از آن وکیل خواهان درخواست صدور گواهی برای اخذ تصویر مصدق چک و گواهی عدم پرداخت مستند دعوا را کرده است لیکن دادگاه به لحاظ مختومه شدن پرونده

آن را نپذیرفته اســت. وکیــل خواهان رأی دادگاه را قرار تلقــی و از آن تجدیدنظرخواهی کرده اســت. شــعبه ۱۷ دادگاه تجدیدنظر استان خراســان رضوی به موجب دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۵۱۳۳۷۰۰۷۶۵ ـ ۲۶/۸/۹۴، طبق اســتدلالی که به عمل آورده است، رأی مزبور را قرار تلقی و ضمن نقض آن، پرونده را برای رسیدگی اعاده می‌دهد.

وکیل خواهان با اخذ گواهی و مراجعه به بانک ملی مربوطه، نامه‌ای دریافت کرده مبنی بر اینکه چک شــمارهٔ ۸۰۶۴۷۹ به مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۲۵۰ ریال در تاریخ ۲۵/۴/۸۶ برگشــتی صادر گردیده است و خود اسناد محو شده است.

دادگاه در تاریــخ ۲/۱۲/۱۳۹۴ با حضور وکیل خواهان و خوانده تشــکیل جلســه داده است. وکیل خواهان، علاوه بر مفاد دادخواست، اضافه می‌کند:

مؤخر بر تنظیم وکالتنامه به نام خوانده و امکان انتقال قطعی ســند در همان روز تنظیم وکالت، به اســتناد مندرجات قرارداد بیع و منحصراً به دلیل فسخ معامله، خواندهٔ محترم از انتقــال رســمی به نام خود خودداری نموده و حدود هفت مــاه بعد مبادرت به مطالبهٔ وجه چک مندرج در قرارداد ـ که به دلالت مفاد قرارداد به منزلهٔ فســخ بوده ـ نموده اســت. چون دلیل مذکور مکتوم بوده و در جریان دادرســی قابل ارائه نبوده اســت و موکل مکرراً اعلام نموده که معامله منفسخ شده است، تقاضای رسیدگی دارد.

خوانده دفاع کرده است:

در مورد چک مورد بحث که آن را به عنوان پشــتوانه داده اســت، خواســتم ببینم معتبر است یا نه. بانک به ما فرمودند حساب مسدود است و امضاء مغایرت دارد. چون امضاء هم شعرباف در انظار مشاهدین انجام داد، ولی حساب چک به نام منیره شعر باب بوده است. این شــکایت یک بار برای فســخ معامله در این شعبه مطرح شده و رد شده است؛ بار دیگر مطرح می‌شود. نگذارید حق من ضایع شود.

وکیل خواهان توضیح داده است:

قبــول خوانــده راجع به مطالبه وجه چک و اعلام بانک در این باره کافی بوده اســت. علاوه بر آن، خواننده ۲۱ میلیون تومان قرض به موکل داده و در قبال آن، به عنوان پشتوانه، قولنامهٔ ســه دانگ و چک مورد نظر را دریافت کرده اســت. درخواســت دستور موقت را مسترد می‌کنم.

خوانده اضافه کرده است:

من هیچ‌وقت این خانم و شــوهرش را نمی‌شــناختم. چه دلیل دارد به آنان پول قرض بدهم؟ همه دروغ محض اســت. ســه دانگ را خریده و پولش را داده‌ام. وقتی دیدم بانک می‌گوید حساب مسدود و امضاء جعلی است، نباید برگشت می‌زدیم.

بانک مجدداً در پاسخ استعلام بانک گزارش کرده که چک به علت کسر موجودی برگشت خورده است. اداره ثبت نیز اعلام نموده است که شش‌دانگ پلاک ثبتی ۹۶۰ فرعی از ۲۱ اصلی بخش ۹ مشهد، به نام نیر شعرباف بادیانت و موسی لوشابی بالسویه ثبت و سند صادر گردیده است.

دادگاه سپس ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۷۵۷۷۲۰۱۹۴۹ ـ ۲۶/۱۲/۹۴، پس از نقل خلاصهٔ ادعا و جریان رسیدگی و اظهارات طرفین، با استناد به شرط ذیل قرارداد عادی مورخ ۱۰/۶/۸۵، مستند دعوی اصلی، و اظهارات خوانده در مورد هدف و غرض از مراجعه به بانک و ارائهٔ چک شمارهٔ ۸۰۶۴۷۹، اعلام کرده است که مقصود از شرط مندرج، تحقق حق فسخ برای خوانده و اعمال آن از سوی وی بوده است؛ اما وی از حق فسخ استفاده نکرده و لذا قرارداد را فسخ نکرده است.

دادگاه همچنین تنظیم وکالت بلاعزل را حاکی از پایبندی طرفین قرارداد به آن دانسته و نتیجهٔ اخذ گواهی عدم پرداخت چک را مثبت فسخ معامله ندانسته است. در نهایت، حکم به رد دعوی اعادهٔ دادرسی صادر کرده است.

پس از ابلاغ تجدیدنظرخواهی و انقضای موعد تجدیدنظرخواهی از رأی صادره فرجام‌خواهی شده است. عمدهٔ اعتراضات فرجام‌خواه مربوط به دعوای قبلی مطروحه بین طرفین است و آنچه دربارهٔ درخواست اعادهٔ دادرسی و رأی صادره مطرح شده است، کلاً مطالبی است که طی دادخواست بدوی و جریان رسیدگی به دعوی اعادهٔ دادرسی مطرح و تفصیل آن به شرح فوق گذشت و توجیه دیگر وی دربارهٔ اقدام فرجام‌خوانده راجع به مراجعه به بانک و ارائهٔ چک به بانک این است که قرارداد با این عمل منفسخ شده و فرجام‌خوانده آن را قبول کرده است و دادگاه باید به این موارد توجه می‌کرد که چک نزد بنگاه بوده است اخذ آن و مراجعه به بانک حاکی از انفساخ است. اظهارات وی در خصوص اطلاع از اعتبار چک یا جعلی بودن آن کذب است؛ لذا درخواست نقض دادنامهٔ بدوی را کرده است. از سوی فرجام‌خوانده پاسخی واصل نشده است. پرونده سپس برای رسیدگی به دیوان عالی کشور ارسال گردیده است.

هیئت شعبه در تاریخ بالا تشکیل گردید. پس از قرائت گزارش آقای غفارپور، عضو ممیز، و ملاحظهٔ اوراق و محتویات پرونده، مشاوره نموده، چنین رأی می‌دهد:

رأی

با توجه به ذیل قرارداد عادی مورخ ۱۰/۶/۱۳۸۵ مضبوط در پرونده دعوی تقابل، مستند اصلی دعاوی طرفین، و نظر به پاسخ بانک محال‌علیه در مورد چک شمارهٔ ۸۰۶۴۷۹ مستند اعادهٔ دادرسی و اظهارات فرجام‌خوانده دربارهٔ غرض و هدف وی از مراجعه به بانک

دربارهٔ چک مزبور، بر اســتدلال و اســتنباط دادگاه بدوی از قضیهٔ مطروحه ایراد و اشکالی مترتب نیســت و منطبق با محتویات پرونده‌ها و قوانین موضوعه اســت؛ لذا فرجام‌خواهی غیرموجه و مؤثر در مقام نیســت. ضمن رد آن، مســتنداً به مواد ۳۷۰ و ۳۹۶ آیین دادرســی مدنی، دادنامهٔ فرجام‌خواسته نتیجتاً ابرام می‌شود.

رئیس شعبه سوم دیوان عالی کشور: حسن غفار پور

مستشار دیوان عالی کشور: رسول شاملو

۲. تحلیل رای صادره از نقطه نظر پیوند دعواها

۲-۱- تبیین مفاهیم: تمایز ارتباط کافی از تجزیه‌ناپذیری و ارتباط کامل

یکی از ظرایف آیین دادرســی، تمایز میان سطوح مختلف پیوند دعواها است. سه سطح از ارتباط وجود دارد که آثار دادرسی آن‌ها کاملاً متفاوت است:

نخست - ارتباط ساده[1]:

صرفِ وجود یک نقطه اشتراک همانند اصحاب دعوای واحد در دو موضوع مختلف بدون این که پیوند دعواها موجب قضاوت شایسته شود یا دعواها بر همدیگر اثر داشته باشند را می‌توان ارتباط ساده نامید. این نوع ارتباط علی الاصول موجب رسیدگی همزمان پرونده‌ها نمی‌گردد. اما اگر قاضی تشــخیص دهد که امکان رســیدگی بدون تفکیک پرونده‌ها وجود دارد بر مبنای مفهوم مخالف ماده ۶۵ قانون آیین دادرســی مدنی ایران که مقرر می‌دارد در مــواردی که ارتباط میــان دعواها وجود ندارد اما دادرس می‌تواند ضمن یک دادرســی به همه دعواها رســیدگی کند نیازی به تفکیک پرونده‌ها نیست، می‌توان بر مبنای ارتباط ساده همه دعواها را با هم رسیدگی می‌کند. مانند رسیدگی همزمان به دعوای ترک نفقه و دعوای استرداد جهیزیه که صدور تصمیم در یکی موثر در دیگری نیست اما در صورتی که دادرس تشــخیص دهد می‌تواند ضمن یک دادرســی به هر دو رســیدگی کند نیازی به تفکیک آنها نیســت. در این جا اصحاب دعوا یکی هســتند و وحدت منشأ نیز وجود دارد. ارتباط ساده موجب طرح ایراد امر مرتبط نمی‌شــود و نیز موجب گســترش صلاحیت محلی یا نســبی نمی‌شود.

1. Connexité simple

دوم - ارتباط کافی[1]:

نام ارتباط کافی در آیین دادرسی مدنی ایران نیامده است. ارتباط کافی در ماده ۷۰ در زیر بحث دعوای متقابل و دعوای اضافی بحث و ۳۲۵ در زیر دعوای ورود ثالث و جلب ثالث آمده است. با وجود نقش کلیدی مفهوم «ارتباط کافی» در هندسه آیین دادرسی مدنی، قانون‌گذار از ارائه تعریفی جامع و ایجابی از آن فروگذار کرده است؛ خلأیی که موجب شده دکترین و رویه قضایی در نظام‌های حقوقی ایران و فرانسه، بارِ اصلیِ تبیین و صورتبندی این مفهوم را بر دوش کشند. در نظام دادرسی مدنی فرانسه، اگرچه ماده ۱۰۱ کد آیین دادرسی مدنی با احصای برخی شاخص‌ها، گام‌هایی برای ترسیم قلمرو ارتباط برداشته، اما عملاً فاقد ضابطه‌ای دقیق و معیارمحور برای شناسایی ماهیت آن است.[2]

در فرانسه در تعریف ارتباط کافی گفته شده «عبارت است از فراهم آوردن زمینه‌های رسیدگی همزمان به‌خاطر آثار مفیدی که دارد»[3] و نیز جلوگیری از مفاسدی که می‌تواند در پی داشته باشد. در این سنخ از پیوند، مقنن برای حسن جریان دادرسی و اشراف قضایی جامع‌تر، رسیدگی توأمان را بر دادرس تکلیف کرده است. با این حال، تفاوت بنیادین ارتباط کافی با تجزیه‌ناپذیری در این است که در ارتباط کافی، دعاوی «لازم‌التأثر بر یکدیگر نیستند»؛ یعنی بقا، صحت، رد یا اثبات یکی سرنوشت‌ساز برای دیگری به شمار نمی‌رود. در اینجا رسیدگی همزمان تنها «مفید» است و چنانچه دادگاه‌ها به هر دلیلی آنها را جداگانه رسیدگی کنند، تصمیمات حاصله با یکدیگر «متناقض» نبوده و دادرسی با بن‌بست آیینی یا عقلی مواجه نمی‌گردد، زیرا دعاوی ذاتاً مستقل و کماکان «قابل تجزیه و تفکیک» هستند.

سوم - تجزیه‌ناپذیری دعواها[4] و ارتباط کامل:

ارتباط کامل حد اعلای پیوند دعواها است. در این حالت، ارتباط میان دو دعوا به حدی نزدیک است که امکان قضاوت کردن یکی بدون دیگری ممکن نیست و یکی از دعواها در دیگری موثر است که آن را ارتباط یک سویه می‌نامیم و گاه هر کدام در دیگری موثر است و اصطلاحا ارتباط دو سویه است. تعریف ماده ۱۴۱ ق. آ. د. م از «ارتباط کامل» (اتخاذ تصمیم در هر یک مؤثر در دیگری باشد)، در واقع «حد اعلا و نمونه اجلا و اعلای تجزیه‌ناپذیری دعواها» است اما رویه قضایی ارتباط یک سویه را نیز برای پیوند دعواها

1. Connexité/lien suffisante
2. Catherine Tirvaudey-Bourdin, (2015), COMPÉTENCE, – Exceptions de litispendance et de connexité, JurisClasseur Procédure civile,p34.
3. Loïc CADIET, (2022), Connexité, Répertoire de procédure civile, n 2.
4. Indivisibilité des pretentions.

کافی دانسته است. باید توجه داشت که تجزیه‌ناپذیری پا را از صرف «وابستگی آیینی» فراتر گذاشته و ضرورتاً «یگانگی آیینی» ایجاد می‌کند؛ یعنی دعاوی به عنوان «یک کل جدانشدنی» مطرح می‌شوند تا از صدور آرای متعارض جلوگیری شود.[1]

۳. ماهیت حقوقی رابطه دو دعوا در این دادنامه: فراتر رفتن از «ارتباط کافی» به «یگانگی آیینی»

در این پرونده، دو ادعا در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند:

دعوای اصلی: الزام به تنظیم سند رسمی انتقال بر پایه صحت قرارداد پایه و وکالت‌نامه بلاعزل.

دعوای متقابل: اعلام فسخ قرارداد پایه به استناد برگشت چک بابت تضمین تعهدات قراردادی

این تقابل مصداق یک ارتباط اختیاری یا ساده دادرسی نیست. ارتباط کافی نیز نیست بلکه ارتباط کامل و تجزیه ناپذیری دعواها محقق است.

چراکه:

لازم‌التأثر بودن دعواها در مرحله صدور رای محقق است: سرنوشت هر دو دعوا در گرو یکدیگر است. اثبات حق فسخ، موضوع دعوای الزام به تنظیم سند را سالبه به انتفاء موضوع می‌کند؛ کما اینکه احراز لزوم عقد و صدور حکم به الزام به تنظیم سند رسمی، نفی‌کننده بنیادین ادعای فسخ است.

امتناع اجرای هم‌زمان احکام (ضابطه محوری تجزیه‌ناپذیری): معیار بنیادین دیگر در شناسایی تجزیه‌ناپذیری، عدم امکان اجرای هم‌زمان دو تصمیم معارض در عالم خارج است. اجرای هم‌زمان حکمی که دستور به انتقال سند به خریدار می‌دهد با حکمی که معامله را فسخ و مالکیت را اعاده می‌کند، محال عقلی و بن‌بست اجرایی مطلق است.

بنابراین، پیوند این دو دعوا از مرز ارتباط اختیاری گذشته و وصف «تجزیه‌ناپذیری آیینی» یافته است؛ وضعیتی که دادگاه را مکلف می‌سازد، به دلالت موازین بنیادین دادرسی فارغ از هرگونه امکان تفکیک، هر دو ادعا را در قالب یک کلیت پیوسته و ضمن دادنامه‌ای واحد مورد رسیدگی و انشای رأی قرار دهد.

۱. بنگرید فتحی بدیع، هرمزی خیرالله، تجزیه ناپذیری دعاوی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه، شماره ۱۲۲، تابستان ۱۴۰۲، صص ۳۱۷-۳۵۰.

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

۴. تقدم منطقی-آیینی دعوای متقابل[۱] و شمول قواعد آمره

یکی از جلوه‌های بنیادین تجزیه‌ناپذیری دعواها، تعیین «ترتیب منطقی و ثبوتیِ رسیدگی قضایی» است. از منظر تحلیل ماهوی، دعوای فسخ معامله بر دعوای الزام به تنظیم سند رسمی تقدم رتبی دارد؛ چه آنکه الزام متعهد به اجرای آثار عقد (از جمله انتقال رسمی مبیع)، فرعِ بر احراز بقا، نفوذ، صحت و لزوم رابطه قراردادی پایه است. بنابراین تا زمانی که مانعِ ادعایی (فسخ و انحلال عقد) مرتفع نگردد و حیات حقوقی عمل پایه احراز نشود، مطالبه اثرِ آن عقد با امتناع روبه‌رو است؛ زیرا اثبات انحلال عقد، دعوای الزام به تسلیم یا تنظیم سند را سالبه به انتفاء موضوع می‌سازد.

بر این اساس، تکلیف دادگاه در رسیدگی هم‌زمان و تفکیک‌ناپذیری دعاویِ لازم‌التأثر، هرگز یک «اختیار صلاحدیدی یا تدبیر مدیریتی» به شمار نمی‌رود، بلکه تکلیفی آمره و پیوسته به نظم عمومی دادرسی است. دادگاه از حیث صلاحیت آیینی مجاز نیست اتخاذ تصمیم درباره استحقاق خریدار در دعوای اصلی را فارغ از تصفیه حساب قضایی پیرامون ادعای فسخ فروشنده در دعوای متقابل رقم بزند؛ به‌نحوی که صدور حکم به الزام به تنظیم سند، پیش از فصل خصومت در ماهیت فسخ یا با تفکیک آن، موازین آمره دادرسی را مخدوش می‌سازد.

تفکیک این دو دعوا، در عمل به معنای «تجزیه ناروای یک رابطه حقوقی یگانه» و گشودن مسیر برای پیدایش فاجعه‌بارِ «آرای متهافت و ممتنع‌الاجرا» است؛ وضعیتی که در آن ممکن است یک دادگاه حکم به انتقال رسمی مالکیت دهد و دادگاهی دیگر یا همان مرجع در دادرسی تفکیک‌شده، زوال همان مالکیت را اعلام کند. از این رو، دادرس مکلف است ابتدا نسبت به دعوای متقابل (فسخ) ورود کرده و تنها در صورت رد آن، استحقاق خواهان اصلی در دعوای الزام را محقق دانسته و هر دو ادعا را در یک بستهٔ قضایی پیوسته و ضمن دادنامه‌ای واحد انشاء کند.

۵. اثر تجزیه‌ناپذیری در مرحله اعاده دادرسی

یکی از آثار مهم تجزیه‌ناپذیری دعواها «سرایت آثار در طرق شکایت از آراء» است.[۲] در

۱. صرف نظر از این که آیا ادعای فسخ نیازمند تقدیم دادخواست است یا خیر و ضابطه تشخیص دفاع از دعوا چیست در اینجا ما به این می‌پردازیم که رسیدگی به ادعا فسخ تقدم منطقی و آیینی بر دعوای الزام به تنظیم سند رسمی دارد. در خصوص ضابطه تشخیص دفاع از دعوا بنگرید علی طهماسبی، علی شیرازی، معیار تمیز دفاع از دعوای متقابل، مجله حقوقی دادگستری، بهار ۱۴۰۵، شماره ۱۳۳، صص ۵-۳۱.

۲. حسن زاده مهدی، فتحی بدیع، اثر ارتباط دعاوی مدنی بر سرایت شکایت پذیری آرا در ایران و فرانسه با تأکید بر رویه قضایی، پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۷، صص ۳۵-۵۸.

ایــن پرونده، فرجام‌خواه با اســتناد به یک دلیل مکتوم (اخــذ گواهی عدم پرداخت چک)، بر اســاس بند ۷ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرســی مدنی تقاضای «اعاده دادرسی» کرده است. تحلیــل رای دیوان عالی کشــور در ایــن مرحله از این زاویه حائز اهمیت اســت. چنانچه دیوان عالی کشــور یا دادگاه بدوی، ادعای فرجام‌خواه را می‌پذیرفتند (یعنی چک برگشتی را دلیل جدیدی بر فسخ معامله در دعوای تقابل تلقی می‌کردند)، به دلیل «تجزیه‌ناپذیری»، اثر این پذیرش به صورت قهری و خودکار به دعوای اصلی ســرایت می‌کرد و رأی صادره مبنی بر «الزام به تنظیم سند رسمی» نیز نقض می‌شد. شعبه سوم دیوان عالی کشور با تأیید اســتدلال دادگاه بدوی که «اخذ گواهی عدم پرداخت چک مثبت فســخ معامله نیست»، در واقع یکپارچگی رأی را حفظ کرد.

نتیجه

تحلیل دادنامهٔ شــماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۴۰۴ شعبهٔ سوم دیوان عالی کشور نشان می‌دهد که تلاقی دعوای اصلیِ «الزام به تنظیم سند رسمی» و دعوای متقابلِ «اعلام فسخ معامله»، از مصادیق برجســتهٔ پیوند ناگسســتنی دعواها در نظام دادرســی مدنی اســت. این نوشتار آشــکار ساخت که نســبت میان این دو خواســته بر پایهٔ «تجزیه‌ناپذیری آیینی و ماهوی» استوار است؛ پیوندی چنان که صدور رأی قطعی نسبت به یکی، بی‌آنکه سرنوشت دیگری به‌تمامی تعیین شــده باشد، به لحاظ عقلی و حقوقی ناممکن است و لاجرم به صدور آرای ممتنع‌الاجــرا و تشــتت در فصل خصومت منتهی می‌گردد. از منظر دادرســی، این یگانگی واجد دو اثر بنیادین اســت: نخست آنکه تفکیک رسیدگی و صدور احکام مجزا در این دو دعوا ممتنع بوده و اتخاذ تصمیم واحد و هم‌زمان، تکلیفی آمره برآمده از نظم عمومی آیینی به‌شمار می‌رود. دوم آنکه میان دو خواسته، «تقدم منطقی-آیینی» حاکم است؛ بدین معنا که بررســی اســتحقاق خریدار در الزام به تنظیم سند رسمی، فرع بر احراز بقا و اعتبار قرارداد اســت و دادرس ناگزیر اســت پیش از ورود به ارکان الزام، ادعای انحلال ناشــی از فسخ را بررســی کند. ســرانجام، امتداد اصل تجزیه‌ناپذیری در مرحلهٔ فوق‌العادهٔ اعادهٔ دادرسی، جایگاه والای این آموزه را تثبیت می‌کند؛ چنان‌که هرگاه ســبب اعادهٔ دادرســی بتواند بنیاد حکمی دعوای فســخ را دگرگون ســازد، اثر این دگرگونی به‌نحو قهری و سرایتی بر اعتبار اجرایی حکم الزام نیز مترتب خواهد بود. از این رو، اســتدلال دیوان عالی کشــور مبنی بر اینکه صرف برگشت چک یا اخذ گواهی عدم پرداخت، مثبت انحلال ناشی از فسخ نیست، با جلوگیری از نقض ناروای حکم الزام، تمامیت و انسجام پیوند میان این دو دعوا را پاس داشته است. بدین‌سان، بازشناسی دقیق مرزهای تجزیه‌ناپذیری و پایبندی به الزامات آیینی

آن، گامی ضروری در جهت ارتقای اتقان آرا و انسجام در معماری دادرسی مدنی است.

منابع

۱. حسن زاده مهدی، فتحی بدیع، اثر ارتباط دعاوی مدنی بر سرایت شکایت پذیری آرا در ایران و فرانسه با تأکید بر رویه قضایی، پژوهش حقوق خصوصی، دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۲۵، زمستان ۱۳۹۷، صص ۳۵-۵۸.

۲. فتحی بدیع، هرمزی خیرالله، تجزیه ناپذیری دعاوی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه، شماره ۱۲۲، تابستان ۱۴۰۲، صص ۳۱۷-۳۵۰.

۳. علی طهماسبی، علی شیرازی، معیار تمیز دفاع از دعوای متقابل، مجله حقوقی دادگستری، بهار ۱۴۰۵، شماره ۱۳۳، صص ۵-۳۱.

4. Catherine Tirvaudey-Bourdin, (2015), COMPÉTENCE, – Exceptions de litispendance et de connexité, JurisClasseur Procédure civile.

5. Loïc CADIET, (2022), Connexité, Répertoire de procédure civile.